

تحول گفتمان دولت در عصر مشروطه و رضا شاه: فرآیندی معکوس

- ^۱ سید مجتبی حسینی
- ^۲ فریدون اکبرزاده
- ^۳ حامد عامری گلستانی
- ^۴ روح الله شهابی

تاریخ دریافت: ۹۹/۰۵/۰۷

تاریخ پذیرش: ۹۹/۰۶/۲۴

چکیده

دولت، در تاریخ معاصر ایران، یکی از مهم‌ترین نهادهایی بود که در گفتمان تجددخواهی مورد توجه قرار گرفت و خیلی زود، تحول در آن، ذهن نوگرایان ایرانی را مشغول کرد. نخستین تلاش‌ها برای تحول در آن، با گفتمان «دولت مستقل منظم» توسط ملک‌خان در دوره ناصرالدین شاه صورت‌بندی شد و به سرانجامی نرسید و در حد طرح باقی ماند، اما این ایده به‌جا ماند که بدون داشتن دولتی قدرتمند، نمی‌توان متجدد بود. این ایده، در گفتمان مشروطه نیز وارد شد و اگرچه مشروطه به دنبال تحدید دولت بود، اما، در دل خود ایده دولت مقتدر را داشت و با ناتوانی در ایجاد آن، و آشفتگی‌هایی که پس از مشروطه ایجاد شد، دولت مطلقه رضا شاه بر سر کار آمد، که روندی معکوس در ایجاد دولت مطلقه بود. این مقاله با در نظر داشتن روش گفتمانی، به دنبال پاسخ به این پرسش است که چرا فرآیند تحول دولت در این دوره، معکوس بوده و دولت مطلقه به جای پیش از مشروطه، پس از آن برآمد و مهم‌ترین نتیجه‌ای که به دست آورده آن است که یکی، ناقص بودن فرآیند دولت‌سازی نوین در عصر ناصری و دیگری ناتوانی مشروطیت در دولت‌سازی، علی‌رغم داشتن ابزار آن از جمله قانون اساسی، دلایل این فرآیند معکوس بوده است.

کلید واژه‌ها: دولت مستقل منظم، دولت مشروطه، دولت مطلقه، گفتمان، عصر ناصری، رضا شاه.

^۱ دانشجوی دکتری گروه علوم سیاسی، واحد اهواز، دانشگاه آزاد اسلامی، اهواز، ایران. Seyedmojtaba.hos@gmail.com

^۲ استادیار گروه علوم سیاسی، واحد اهواز، دانشگاه آزاد اسلامی، اهواز، ایران (نویسنده مسئول) drferedoun.akbarzadeh@yahoo.com

^۳ استادیار گروه علوم سیاسی، واحد اهواز، دانشگاه آزاد اسلامی، اهواز، ایران. hamed.ameri@gmail.com

^۴ استادیار گروه علوم سیاسی، واحد اهواز، دانشگاه آزاد اسلامی، اهواز، ایران. shahabi89@hotmail.com

مقدمه

دولت، یکی از نهادهای مهم در هر جامعه و به بیانی «نهاد نهادهاست». سرچشمه اقتدار و اعمال‌کننده «حاکمیت» است. از دیرباز نیز راجع به ساخت دولت و شکل و نحوه عملکرد آن سخن‌های بسیار گفته شده و هنوز در مورد آن سخن فراوان است. ایران، که خود از دولت‌های کهن جهان به حساب می‌آید، از دیرباز دارای این نهاد، با وسعت سرزمینی متفاوت، اما، عموماً، پایدار بوده است. به صورت فهرست‌وار، می‌توان تحول دولت در ایران را به این نحو دانست که نخستین شکل و اصلی‌ترین شکل دولت در ایران پادشاهی بوده است که البته در دوره‌هایی این نهاد به دلایلی دچار برخی تغییرات شده است و آمیختگی و جدایی آن از دین و نیز پس از اسلام، در مواردی، چندگانگی و وجود چند سلسله پادشاهی پس از اسلام، موجب شد که در سرزمین ایران کهن دولت‌هایی چند حکومت کنند که سخن در این‌جا آن نیست، بلکه ماهیت دولتی است که همواره تمرکز قدرت را در نظر داشته و شاه یا سلطان همیشه دارای قدرت برتر و والا بوده است و فرمان او مطاع بوده است. این نوع حکومت گفتمانی وسیع بود که از دال‌هایی چون «شاه آرمانی»، «دادگری» و «پیوند دین و دولت» شکل گرفته بود و همواره این سه عنصر به صورت پرنگی مورد نظر قرار داشتند. اما مهم‌ترین تحولات در ماهیت دولت، در عصر جدید و با آشنایی با دنیای جدید رخ داد که می‌توان آن را در عصر قاجار مورد توجه قرار داد. با آشنایی ایرانیان با عناصر سیاسی دنیای جدید همانند قانون، تفکیک قوا، آزادی و مشروطیت، سامان فکر سیاسی ایشان دچار تغییرات مهمی شد و موجب گردید تا نگاه ایشان به مفهوم دولت نیز تغییر کند. در این مرحله از تحول که در عصر ناصری شکل گرفت، ایده دولت مستقل منتظم، که به نوعی معادل دولت مطلقه اروپایی بود، وارد دستگاه مفاهیم سیاسی شد و کسانی چون ملکم، آن را برای ایران پسندیده و حتی شاه نیز با برخی اصلاحات مبتنی بر آن موافق بود که البته، بنا به دلایلی به سرانجام نرسید و خود، عاملی در راه معکوس شدن فرآیند دولت‌سازی از مشروطه به مطلقه شد.

مرحله بعدی تحول، دولت مشروطه، مبتنی بر قانون اساسی و تفکیک قوا بود. مشروطیت دولت مبتنی بر حاکمیت قانون خود را نتوانست به صورت کامل صورت‌بندی کند و اوضاع آشفته پس از اعاده مشروطیت، زمینه دولتی نابهنگام و معکوس از نظر زمانی و ساختاری را فراهم کرد: دولت مطلقه رضا شاه. این دولت، مرحله بعدی و آخر تحول دولت، از منظر این مقاله است. در تئوری دولت مطلقه، این دولت پیش از مشروطیت و به نوعی، فراهم‌کننده لوازم ابتدایی آن است، چنان‌که در اروپا چنین بود، ولی در ایران ساخت دولت مطلقه، در پیامد شکست مشروطه در ایجاد دولت خود به وجود آمد. این خلاف‌آمد عادت‌ی که در این‌جا رخ داد، نه شکست مشروطه، بلکه ناقص بودن فرآیند دولت‌سازی پیش از مشروطه بود. تلاش‌های ناکامی که ساخت کهن دولت و دیوان‌سالاری عصر قاجار، سد محکمی در برابر گفتمان تجددخواهی سیاسی‌ای بود که در عصر ناصری شکل گرفته، اما

«هژمون» نشده بود و با بی‌قراری و تزلزل گفتمان مشروطیت، در زمینه دولت‌سازی، این ایده «دولت مقتدر» بود که توسط بسیاری مطرح، و رضا خان، نماینده و حامل آن شد و در نهایت منجر به ساخت دولت مطلقه رضا شاه و ایجاد سلسله پهلوی گردید.

مطالعاتی که می‌توان به عنوان «پیشینه» برای این مقاله ذکر کرد عبارتند از: آزاد ارمکی و نصرتی‌نژاد (۱۳۸۹)، در مقاله تبیین جامعه‌شناختی شکل‌گیری دولت مطلقه مدرن در ایران^۱، در صدد پاسخ‌گویی به این پرسش‌های اساسی هستند که چرا دولت در دوره پهلوی اول ساختاری متفاوت از دوره قاجار پیدا کرد. چه عوامل ساختاری ترتیب نهادی دولت را دگرگون کرد و آن را به سمت ساختاری جدید (دولت مطلقه مدرن) حرکت داد. علت این دگرگونی ساختاری چه و سازوکار آن چگونه بود. نتایج این مقاله نشان می‌دهد که ادغام ایران در نظام جهانی در دوره قاجار فشار ساختاری در جهت نوسازی دولت وارد می‌کرد، اما به دلیل ناتوانی قاجارها در نوسازی، انقلاب مشروطه به وقوع پیوست. از این نظر انقلاب مشروطه سرآغاز شکل‌گیری دولت مدرن در جامعه ایران بود.

یوسف‌جمالی و بیژنی (۱۳۹۳) در مقاله سیر تکوینی دولت مطلقه مدرن در ایران، بر آن هستند که، دولت مطلقه، نوع حکومتی بود که بعد از رنسانس در اروپا ایجاد شد و شکل مدرن آن در ایران در زمان رضا شاه به وجود آمد. حکومت رضا شاه با متمرکز ساختن منابع و ابزارهای قدرت، ایجاد وحدت ملی، تأسیس ارتش مدرن، تضعیف مراکز قدرت پراکنده، اسکان اجباری و خلع سلاح عشایر، ایجاد دستگاه بوروکراسی جدید و اصلاحات مالی و تمرکز منابع اداری، مبانی دولت مطلقه مدرن را به وجود آورد.^۲

پورحسن (۱۳۹۶) در مقاله دولت-ایل؛ پیش‌نظریه‌ای برای ایران پیشاپهلوی، با توجه به ریشه‌های اقلیمی و زیست‌بوم ایران و غلبه ایلات، صورت‌بندی «دولت-ایل» را برای ایران پیشاپهلوی به ویژه از سلجوقیان تا پایان قاجار پیشنهاد می‌کند. که ناشی از ویژگی‌های هویتی، سازمانی و نظامی ساختار ایلی بود، هم بر شکل‌گیری دولت توسط ایلات برتر اطلاق دارد و هم ایلاتی را شامل می‌شود که بدون آنکه حکومت تشکیل داده باشند، به مثابه شبه‌دولت‌هایی در قلمرو خود حکومت می‌کردند.^۳

قربان‌زاده‌سوار و امیدپور (۱۳۹۷)، در مقاله مطالبه اصلی نسل اول روشنفکران ایران: تحدید قدرت سلطنت،^۴ به دنبال پاسخ به این پرسش هستند که مطالبه اصلی نسل اول روشنفکران ایران در مورد ساخت قدرت سیاسی کشور چه بود، همچنین بر این فرضیه استوار است که خواسته اصلی این

روشنفکران، «محدودیت قدرت سلطنت برای تأمین حقوق مردم با حاکمیت قانون بود که در قالب نقد سلطنت مطلقه استبدادی و حمایت از سلطنت معتدله مشروطه و حقوق مردم بیان می‌شد.»

روش‌شناسی: گفتمان لاکلا و موف

نظریه گفتمان لاکلا و موف، از مهم‌ترین دیدگاه‌هایی است که در تحلیل گفتمان، به صورت مشخصی به پدیده‌های سیاسی پرداخته است و با گسترش نظری و مفهومی گفتمان، آن را به روشی کارآمد برای تحلیل مسائل و پدیده‌های سیاسی تبدیل کرده است.^۵ یکی از مهم‌ترین ویژگی‌ها در گفتمان، مفصل‌بندی،^۶ است که عبارت از فرآیندی است که طی آن یک گفتمان شکل می‌گیرد. لاکلا و موف، این مقوله را چنین تعریف می‌کنند: «مفصل‌بندی را به هر کرداری اطلاق می‌کنیم که میان عناصر مختلف رابطه‌ای ایجاد می‌کند که طی آن هویت آن‌ها در نتیجه این کردار مفصل‌بندی تغییر می‌کند. کلماتی را که در نتیجه کردار مفصل‌بندی حاصل می‌شود، گفتمان می‌نامیم.»^۷ مفصل‌بندی، دال‌های مختلفی را حول یک نشانه یا دال مرکزی پیوند می‌دهند در تعریف دال باید گفت «دال‌ها یا نقاط مرکزی هم دال‌های شناور به حساب می‌آیند با این تفاوت که نقطه یا دال مرکزی به حالتی اشاره دارد که معنای نشانه موقتاً به حالت «انسداد یا توقف» در آمده است. ولی دال شناور به حالتی اشاره دارد که نشانه در میدان مبارزه گفتمان‌های متفاوت، برای تثبیت معنا شناور و معلق است.»^۸

«در گفتمان‌ها، وجود «غیر»، هم مایه انسجام‌بخشی به هویت گفتمان است و هم آن را از رقبای دیگر متمایز می‌کند. گفتمان‌ها اساساً در ضدیت و تفاوت با یک‌دیگر شکل می‌گیرند و هویت تمامی آن‌ها منوط به وجود غیر است. از این‌رو گفتمان‌ها همواره در برابر خود «غیریت‌سازی» می‌کنند.^۹ غیریت‌سازی گفتمان‌ها لزوماً خصمانه و همراه با طرد و سرکوب نیست و یک گفتمان یا چند گفتمان می‌توانند حتی در حالت غیرهم‌ژمونیک و غیرمستولی به عنوان گفتمان رقیب در کنار گفتمان مستولی و یا در حال تزلزل حضور داشته باشند و در عین حال به عنوان «غیر و بیرون سازنده»، در ایجاد و شکل‌گیری هویت گفتمان جدید با مفصل‌بندی‌های تازه، ایفای نقش نمایند.»^{۱۰}

در میان گفتمان‌ها نزاع دائم برای تثبیت یک معنا، دال و نشانه و تبدیل آن از عنصر به لحظه وجود دارد. معانی اضافی و بالقوه را که از گفتمان طرد شده‌اند و در بیرون از محیط گفتمانی قرار دارند و می‌توانند به عنوان مواد خامی برای مفصل‌بندی‌های جدید به کار روند در حوزه گفتمان‌گونگی^{۱۱} قرار می‌گیرند.^{۱۲} منظور از حوزه گفتمان‌گونگی همه آن چیزهایی است که خارج از گفتمان قرار دارند، تمامی آنچه گفتمان طرد کرده است، اما دقیقاً به همین دلیل که گفتمان همواره در رابطه با آنچه خارج از آن قرار دارد ساخته شده است، همواره در معرض این خطر قرار دارد که همان‌ها تضعیفش

کنند، یعنی وحدت معنایی آن در معرض خطر از هم پاشیدن به دست سایر روش‌های تثبیت معنای نشانه‌ها قرار دارد.^{۱۳}

از مفاهیم مهم گفتمان لاکلا و موف، تزلزل^{۱۴} و بی‌قراری است. هویت‌ها و گفتمان‌ها به دلیل وجود خصومت و وابستگی به «غیر» متزلزل هستند. غیر هم شرایط امکان به وجود آمدن یک هویت را فراهم می‌آورد و هم آن را تهدید کرده و در معرض نابودی قرار می‌دهد. بی‌قراری‌ها حوادثی هستند که حاصل رشد خصومت و ظهور غیریت و تکثر در جامعه‌اند. بی‌قراری، تمایل به فروپاشی نظم و به هم ریختن گفتمان موجود دارد و جامعه را به بحران هدایت می‌کند. بی‌قراری‌ها در دنیای جدید تأثیری دوسویه دارند: از یک‌سو هویت‌های موجود را تهدید می‌کنند و از سوی دیگر مبنایی هستند که هویت‌های جدید براساس آن‌ها شکل می‌گیرند. بی‌قراری به موقتی بودن گفتمان‌ها و عینیت‌های اجتماعی اشاره دارد. بنابراین همواره بی‌قراری وجود خواهد داشت، زیرا که هیچ‌گاه گفتمان کاملاً تثبیت نمی‌شود. بی‌قراری، به معنای امکانی بودن و تصادفی بودن صورت‌بندی‌های اجتماعی است. بی‌قراری نوعی تغییر است، اما تغییری که جهت آن از پیش مشخص نیست. ساختار بی‌قرار نمی‌تواند اصولی را برای تحول خود فراهم کند، بلکه فقط امکان مفصل‌بندی‌های جدید را فراهم می‌سازد. همچنین بی‌قراری به معنای وجود آزادی است. هر چه تعیین‌کنندگی و جبر ساختاری کمتر باشد، آزادی بیشتر است.^{۱۵}

مبانی نظری

۱. دولت مطلقه^{۱۶}

دولت مطلقه در اروپا مهم‌ترین زمینه‌ساز فرایندی بود که به دولت‌سازی معروف و با کاهش گوناگونی‌های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی در درون دولت آغاز شد. پادشاهی‌های مطلقه حاصل ضرورتی بودند که از دید تاریخی برای همسازی تداوم قدرت اشرافیت و تقویت کارایی اقتصادی نخبگان تازه بورژوا پدید آمده بود و در اساس با فروپاشی جامعه فئودالی پیوند داشت. بنابراین، منطق شکل‌گیری دولت‌های مطلقه، منطقی میلیتاریستی نبوده و تمرکزگرایی آن‌ها از ضرورت‌های تقسیم کار اجتماعی مایه می‌گرفته است که در ذات و در عمل با منطق یک‌سره نظامی و سیاسی متفاوت است.^{۱۷} البته الزاما در همه موارد این گونه نبود. دولت مطلقه از بطن نهادهای نظامی یا اقتدارگرایی سلاطین اروپا نیز پدید آمد. دولت مطلقه، آن نوع ساختار دولتی است که در انتقال جامعه از صورت‌بندی ماقبل سرمایه‌داری اولیه، نقش اساسی ایفا می‌کند و با نوسازی قضایی، اصلاحات اقتصادی و مالی، ایجاد بوروکراسی وسیع نظامی و تأکید بر مصلحت عمومی تمرکزی انحصاری در منابع و ابزارهای قدرت سیاسی به وجود می‌آورد. دولت مطلقه در اروپا در نهایت به ایجاد دولت مدرن دموکراتیک می‌انجامد. همچنین تمرکز دولت مطلقه در راستای حذف و سرکوب نیروهای ملی نیست

بلکه به انسجام نیروهای اجتماعی و مصلحت دولت که همان عقلانیت و منافع ملی است می‌انجامد.^{۱۸}

دولت مطلقه در غرب واحد سیاسی را نخست بر مبنای یک شخص واحد یعنی پادشاه متمرکز کرد. از زمان پیدایش دولت مطلقه حکومت کردن منحصرأً به حاکم تعلق داشت که تمامی حقوق ویژه اجتماعی کارآمد را به خودش اختصاص داده بود. او برای اعمال آن حقوق، پیش از هر چیزی می‌بایست بر سروری خود می‌افزود و قدرت شاهانه خود را بزرگ‌تر به معرض تماشا می‌گذاشت. او برای این کار دربار خود را بزرگ می‌کرد و بر جلوه و شکوه آن می‌افزود.^{۱۹} وجهه مشخصه دولت مطلقه و زمینه‌ساز گذار آن به سوی دولت مشروطه، طرح مفهوم جدیدی از شخصیت حقوقی دولت و دوگانگی و تفکیک تدریجی آن با منصب شاهی بود. حاکمیت محور اصلی نظریه دولت مطلقه بوده است. گفته می‌شد که وجود دولت نیازمند وجود شخصی واجد حاکمیت است. این شخص به نحو کامل در پادشاه تجلی می‌یافت.^{۲۰}

۲. دولت مشروطه

دولت‌های مشروطه را می‌توان محصول و نتیجه انقلاب و مبارزات مردمی قرن هجدهم دانست. در واقع در طول این قرن با کاهش اهمیت شاه و افزایش تسلط دستگاه دیوانی بر حاکمیت و قدرت و همچنین مطرح شدن اندیشه‌های حاکمیت ملی و مردمی، تعبیری جدید از دولت نیاز بود و دولت‌های مطلقه دیگر پاسخ‌گوی نظام جدید نبودند. شاید به تعبیری بتوان نخستین و نیرومندترین نظریه دولت در تاریخ اروپا را تفکر مشروطیت دولت دانست، چرا که این باور همچنان به قوت خود میان متفکران در حیطه دولت باقی‌مانده است.^{۲۱} باید توجه داشت که عمدتاً نظام مشروطه را بیشتر می‌شناخته‌اند تا دولت مشروطه. چرا که مشروطیت بر پایه قانون اساسی معنا پیدا می‌کرد و لاغیر و «در واقع دولت در اواخر قرن هجدهم و قرن نوزدهم، غالباً حیات خود را مدیون خواست و اراده جمعی می‌دانست که این امر گاهی آشکارا در اعمال قوانین اساسی تجسم می‌یافت.»^{۲۲} دولت مشروطه را دولت مبتنی بر قانون اساسی نیز می‌نامند.^{۲۳}

دولت مشروطه در مفهوم حداقلی، تشکیل یافته از مجموعه‌ای از قوانین و یا هنجارها، ساختار و تعریف محدوده، قدرت دولت و یا مقامات است. در این معنا، تمامی کشورها دارای قانون اساسی هستند. به تعبیری مشروطیت در مفهوم مضیق به معنای جامه عمل پوشاندن به «حکومت محدود» در سایه وجود قانون اساسی است. هنگامی می‌توان گفت مشروطیت در این مفهوم وجود دارد، که نهاد حکومتی و فرآیندهای سیاسی به نحو مؤثری توسط قواعد قانون اساسی محدود شوند.^{۲۴} از آنجا که مفهوم حداقلی دولت مشروطه صرفاً توجه دولت به قانون اساسی و قرار گرفتن آن بر این مبنا توجه دارد و نیز از آنجا که از حیث تاریخی، تقریباً تمامی دولت‌ها واجد نوعی قواعد و رسوم اساسی ناظر بر حکومت بوده‌اند، برخی، به صورتی افراطی مفهوم حداقلی دولت مشروطه را حتی در وجود

پادشاهی مطلق، که ترکیبی از قدرت نامحدود در هر سه حوزه تقنینی، اجرایی و قضایی دارد، تقلیل داده‌اند. در این مفهوم افراطی، مشروطیت عبارت از قانونی اساسی است که به موجب آن سازوکارها و نهادهای قدرت نامحدود تعریف و تثبیت می‌شود. از سوی دیگر، در مفهوم حداکثری دولت مشروطه، کارکرد قانون اساسی نه تثبیت و نهادینه‌سازی قدرت مطلق بلکه، تحدید حدود قدرت توسط مجموعه‌ای از آرمان‌ها و ارزش‌های سیاسی است که نمایان‌گر میل به نگرهبانی از آزادی از طریق ایجاد مهارهای داخلی و خارجی بر قدرت حکومت می‌باشد. مشروطیت در این مفهوم، در حمایت از آن دسته مقررات قانون اساسی که موجب تحقق هدف بالا می‌شوند بروز و ظهور می‌یابد، به ویژه قانون اساسی مدون، اعلامیه حقوق، تفکیک قوا و مواردی نظیر آن.^{۲۵}

ساخت دولت در ایران پیش از مشروطه

نظام سیاسی ایران قبل از انقلاب مشروطه الگویی موروثی داشت. در ساختار موروثی قدرت، قانون و تعهد متقابل بین شاه و مردم وجود ندارد، یعنی شاه هیچ‌گونه تعهدی در قبال مردم ندارد و مملکت ملک وسیع شاه به حساب می‌آید. همه در مقابل شاه مکلف و موظف‌اند و شاه است که ذی‌نفع و صاحب حق به شمار می‌آید. در ساختار حکومت قاجار در قرن ۱۹ و ۲۰ نیز چنین وضعیتی حاکم بود. شاه می‌توانست نظر شخصی خود را بر کل کشور اعمال کند و نسبت به هر چیزی مدعی باشد. هیچ چیز اعم از قانون، سنت و تعهد نوشته یا نانوشته‌ای وجود نداشت که بتواند قدرت شاه را محدود کند. همچنین یکی دیگر از ویژگی‌های این نظام سیاسی تمرکز زیاد قدرت در دست شاه است. اعلان جنگ، عقد صلح، بستن قرارداد اقتصادی، واگذاری تیول، اعطای مناصب و وصول مالیات از وظایف شاه بود. شاه بالاترین مرجع قضایی کشور نیز شناخته می‌شد. شاه حتی می‌توانست نسبت به مال و منال هر یک از شهروندان نیز ادعا داشته باشد.^{۲۶}

از لحاظ نظری، در ایران عصر قاجار، نظام حکومتی، بسیار متمرکز و واحد بود، پادشاه در رأس نخبگان حاکم قرار داشت و حکومت او اساساً حکومتی استبدادی بود. او را «شاه شاهان»، «سلطان سلاطین»، «قبله عالم»، «مطیع کننده اقالیم»، «دادگستر مردمان» و «سایه خداوند در زمین» و... می‌نامیدند. قدرت او به صورت بالقوه بسیار گسترده بود. اعلان جنگ، عقد صلح، بستن پیمان، واگذاری تیول، اعطای مناصب معین و وصول مالیات بر عهده او بود. او بالاترین مرجع در نظام قضایی کشور محسوب می‌شد و در کلیه مسائل لشکری و کشوری صاحب‌نظر بود. به طور کلی سه قوه مقننه، مجریه و قضائیه در وجود او خلاصه می‌شد.^{۲۷} عمده این تفاسیر از سوی محققان غربی و یا سفرنامه‌نویسان اروپایی صورت گرفته و شاه را خودکامه قادر مطلق پنداشته‌اند. در حالی که اولاً این اقتدار در همه زمان‌ها ساری و جاری نبوده و ثانیاً عوامل و شرایطی مانع از مبسوط‌الید بودن شاهان می‌شده است. البته در این که اختیارات بسیار داشته است تردید نیست. در این معنا، در عمل، قدرت سیاسی، ساختی پراکنده داشت. یکی اینکه، به لحاظ سیاسی، علی‌رغم شورش‌هایی که در

زمان قاجاریه توسط رهبران قبیله‌ای و موارد دیگر رخ می‌داد، نظارت حکومت مرکزی با فراز و نشیب‌هایی همچنان برقرار بود، اما دامنه اقتدار حکومت هر چه از پایتخت دورتر می‌شد، کاهش می‌یافت به طوری که نظارت حکومت بر قبایل و نواحی مرزی بسیار کمتر محسوس بود.^{۲۸} همچنین، در این روزگار، نوعی تجزیه قدرت در قالب خودمختاری شاهزادگان ایالات وجود داشت. بدین معنی که در طول دوره قاجار مخصوصاً از زمان فتحعلی شاه به بعد فرمانرویان ایالات و ولایات را از میان شاهزادگان انتخاب می‌کردند تا علاوه بر افزایش اقتدار حکومت مرکزی، منافع پادشاه را در مقابل خطرات احتمالی حفظ کنند. این مسئله اگر چه موجب تداوم قدرت در خاندان قاجار می‌شد، اما مشکلات فراوانی نیز به وجود می‌آورد. این تغییر بدان معنا بود که در مرکز هر ایالت، شکل کوچکی از دربار تهران به وجود می‌آمد و مردم آن ایالت بار سنگین هزینه‌ها را تحمل می‌کردند. علاوه بر آن حکام از خودمختاری نسبتاً عمده‌ای در قلمرو خویش برخوردار بودند و بخش اعظم مازاد حوزه تحت فرمان خویش را نزد خود نگه می‌داشتند.^{۲۹}

تحولات سیاست و حکمرانی ایرانی در نیمه دوم عصر ناصری رو به سمت پذیرش میزانی از توزیع قدرت (البته به صورت ناکامل) داشت. دقیقاً بر اساس همین فرایند است که برخی محققان نخستین دولت یا به بیان بهتر، شبه‌دولت را حکومت عصر ناصری دانسته‌اند. منتهی بدون نقش شاه در این فرایند، که آن را از حکومت‌گری و حکمرانی اعصار قبل متمایز می‌ساخت. در واقع توزیع قدرت و اختیارات که هم‌زمان به معنای کاهش منشأ الهی یک اقتدار سنتی و زمینی یا همان ظل‌الله فی‌الارض بود. این امر، بخشی عینی یا عنصری از خواست حکومت مشروطه بود که از لحاظ نظری حاوی افزایش مشروعیت غیرالهی شاه بود. عنصری که در درون خود سیاست روی داده بود و در کنار مبانی نظری مشروطه‌خواهی، دولت مشروطه را آفریدند. همین چشم‌پوشی زمینه را برای خواست برقراری یک حکومت کمتر مطلقه فراهم کرد. در واقع، استقرار حکومت مشروطه را می‌توان بخش ناخودآگاه آن محسوب نمود. ناخودآگاه به این معنا که، اقدامات تغییری یا نخواست‌های که حکومت مطلقه، خود مصدر آن‌ها بود، هر چند که هرگز با انگیزه کاستن اقتدار سنتی خویش صورت نمی‌گرفت، اما خواه ناخواه، چنان تغییراتی نمی‌توانست به نفوذ در مرکزیت قدرت سیاسی بی‌اعتنا بماند. در واقع حکومت مشروطه تنها حاصل گردهم‌آیی نیروهای «پیش‌رو» یا روشنفکر برای کاهش اختیارات حکومت نبود، بلکه پاره‌ای بسیار جدی از آن برآمده کردارهای نخواست‌های بود که خود حکومت مصدر آن به شمار می‌رود.^{۳۰}

گفتمان تجدد و دولت‌سازی در عصر ناصری

پیرامون گفتمان تجددخواهی، سخن فراوان به میان آمده است. آن‌چه در این جا مد نظر است، جایگاه دولت در این گفتمان می‌باشد. این گفتمان را بیش از هر چیز می‌توان در اندیشه و ایده‌های میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله مشاهده کرد که در زمانی که در دستگاه ناصرالدین شاه حضور داشت، یکی از

مهم‌ترین ایده‌ها در مورد دولت، یعنی «سلطنت مستقل منتظم» را ارائه کرد که این ایده، در تداوم خواست ناصرالدین شاه برای نظم به امور بود و آن را می‌توان پیش‌درآمد طبیعی دولت مشروطه در ایران دانست.

یعنی، او به این نکته التفات داشت که «غیریتی» میان دو نوع سلطنت وجود دارد و ضمن توجه به این موضوع در دفتر تنظیمات می‌آورد: «حکومت مرکب است از دو نوع اختیار: یکی اختیار وضع قانون و دیگری اختیار اجرای قانون. سلطنت دو ترکیب دارد؛ در هر حکومتی هم که اختیار وضع قانون و هم اختیار اجرای قانون در دست پادشاه است ترکیب آن حکومت را سلطنت مطلق می‌گویند... و در هر حکومتی که اجرای قانون با پادشاه و وضع با ملت است ترکیب حکومت را سلطنت معتدل می‌نامند.» در عین حال، پایبندی او به گفتمان سلطنت مستقل منتظم، او را به این‌جا می‌رساند که بگوید: «اوضاع سلطنت‌های معتدل به حالت ایران اصلاً مناسبتی ندارد. چیزی که برای ما لازم است تحقیق اوضاع سلطنت‌های مطلق است. سلطنت مطلق نیز بر دو نوع است یکی سلطنت مطلق منظم و دیگری سلطنت مطلق غیرمنتظم.»^{۳۱}

در جای دیگر، در یکی از نامه‌هایش می‌نویسد: «دولت قوی شدن حالا مشکل است، اما دولت منتظم شدن هیچ اشکالی ندارد، زیرا که اصول انتظام دولت را مثل اصول انتظام یک کارخانه مشخص کرده‌اند. کاری که اولیای دولت ما دارند این است که اصول را پیدا بکنند و مبنای کار خود را بر آن اصول بگذارند. خواهند پرسید که آن اصول کدام است؟ عرض می‌کنم که آن اصول همان‌هاست که بیست سال در خارج علماً و عملاً مشاهده کرده‌اید و اگر در ایران وزیری هست که اجرای آن اصول بر ذمه او واجب باشد، یا باید شما باشید یا باید بعد از این متولد بشود.»^{۳۲}

به اعتقاد او، «در سلطنت‌های مطلق منظم» که او نمونه‌های آن را «روس و نمسه [اتریش] و عثمانی» می‌داند «اگرچه پادشاه دو اختیار حکومت را کاملاً به ۹ دست خود دارد ولیکن جهت نظم دولت و حفظ قدرت شخصی خود این دو اختیار را هرگز مخلوط هم استعمال نمی‌کند. هرگز نمی‌شود که سلاطین روس و نمسه به وزرای خود اختیار بدهند که هم وضع قانون بکنند و هم اجرای قانون. این دو اختیار از همدیگر فرق کلی دارند.»^{۳۳} این را باید در نظر داشت که، دال مرکزی در این گفتمان، «نظم دولت» بود که می‌توانست پیش‌درآمدی برای دولتی باشد که در آینده ساخته و موجبات محدود شدن قدرت را فراهم می‌آورد. ساختاری که در این دولت مد نظر بود، بیش از همه سر سامان دادن دولت برای شکل‌دهی به نظم نوین بود و میرزا ملکم خان، که مروج اصلی این گفتمان بود، بنا به دانسته‌هایی که از نظامات سیاسی جدید پیدا کرده بود، آن را در اندیشه خود «بسامان» کرد و عناصر آن را با یک‌دیگر مفصل‌بندی نمود.

ملکم، توجه ویژه‌ای به مفهوم دیگری به نام «دولت‌سازی» دارد که در تداوم ایده «دولت مستقل منظم» در برخی نامه‌هایش مطرح کرده است. «ما اهل آسیا در ایام گذشته در پی علوم و صنایع

خیلی هنر و قدرت نموده‌ایم، اما به واسطه بعضی موانع چیزی که تحقیق آن خارج از این رشته کلام خواهد بود، از این علوم دولت‌سازی از اول تا آخر به کلی و بالمره بری و عاری مانده‌ایم. در هیچ‌یک از کتب قدیم و جدید ما از این علم خارجی یعنی از علم ترتیب کارخانه دولتی نه یک سطر مطلبی نوشته شده نه یک کلمه حرفی باقی مانده و از این فقره نباید تعجب کرد، زیرا تلغراف و عکاسی و بالون و تلفون و دینامیت و صد علوم و صنایع دیگر هنور در هیچ‌یک از السنه ما هیچ اسم ندارد. وزرای سابق ما که با همه عقل خود از این علوم خارجی بی‌اطلاع بودند از این علوم دولت‌سازی که هزار بار بالاتر از این علوم دیگرند به طریق اولی بعید و بی‌خبر ماندند و به واسطه این [بی] خبری در تقلید تنظیمات فرنگی آنچه کردند همه غلط بود و همه از اول تا آخر اسباب خرابی‌های تازه شد. خواستند فوج بسازند، سفارت داشته باشند، عهدنامه ببندند، امتیاز بدهند، استقراض بکنند، بانک‌ها و کارخانجات بسازند، عمرها و کرورها صرف کردند و آخر این طور شد که می‌بینید. چرا این طور شد به علت اینکه آن کارخانه اصلی، که می‌بایستی محرک این کارهای تازه بشود، در میان نبود.^{۳۴} قرار دادن «دولت‌سازی» در کنار «تنظیمات فرنگی»، نشان‌گر آن است که ملکم خان، میان این رو در این دوره تلاش‌های نظری و عملی‌اش، نوعی این‌همانی قایل است. به اعتقاد او «این علوم دولت‌سازی... در ایران هرگز اسمی نداشته در خود فرنگستان هم یافت نمی‌شود مگر در سینه آن فضایی نادر و آن وزرای نامی که عمرها صرف این مسائل کرده و به تألیفات مشهور پایه اجتهاد خود را ثابت نموده‌اند.»^{۳۵} قرار دادن «فضای نادر» و «وزرای نامی» در کنار هم، می‌خواهد «دانش» و «تجربه» را هم‌سنگ هم قرار دهد و به نوعی، «علوم دولت‌سازی» را تلفیقی از این دو می‌داند. او اعتقاد دارد: «ما اهل آسیا از این علم دولت‌سازی که دنیا را تغییر داده تا امروز اطلاعی نداشته‌ایم و حالا بر ما محقق شده که با همه تفوق ذاتی خود ممکن نیست که بتوانیم به عقل شخصی خود در اصول این علم به قدر ذره‌ای اختراع تازه نمائیم.»^{۳۶}

از این‌رو، در اندیشه ملکم تصور بر این است که مانع اصلی و مطلق و تنها علت اصلی عقب‌ماندگی ایران را به اعتقاد او باید در «نقص ترکیب دولت» جست‌وجو کرد، زیرا جمیع ذلت‌ها و خرابی‌ها و انقلابات ایران حاصل معایت این دستگاه است.^{۳۷} باید در نظر داشت، قانونی که در اینجا مورد نظر است، هنوز یک «کونستیتوسیون» یا به بیان آتی «قانون اساسی» نیست، بلکه قوانین موضوعه‌ای است که تولید نظم می‌کند. کما اینکه در همان زمان، کوشش‌های زیادی برای نگارش قوانین موضوعه صورت گرفت.^{۳۸}

ملکم «مفهوم سلطنت مطلق العنان ولی روشن‌بین‌اش را بر مبنای نمونه‌های «استبداد خیراندیشانه»^{۳۹} پتر کبیر و ناپلئون بناپارت طرح‌ریزی کرده بود. هر چند که این مفهوم به ظاهر یک تناقض لفظی می‌نماید، ولی اکثر حکومت‌های سلطنتی نیمه قرن نوزدهم اروپا و به ویژه پس از ناکامی انقلاب ۱۸۴۸ فرانسه، درون‌مایه‌ای از این قماش داشتند. انتظار می‌رفت که ناصرالدین شاه هم برای توجیه

حکومت بی‌واسطه خود همین شیوه اقتدار پادشاهی را مناسب بیند. لیکن اهداف ملکم، به خصوص دفاع او از حکومت قانون و نظریه حمایت و مشروعیت بخشیدن به سلطنت مطلقه بر اساس چشم‌داشت اصلاحات ملوکانه از این بسی فراتر می‌رفت.^{۴۰} او، دربارهٔ نقص ترکیب دولت، در رسالهٔ *مجلس تنظیمات* می‌نویسد: «از موانع ترقی ایران، هر کس به اندازهٔ عقل خود، یک نکته درک خواهد کرد، اما اصل مانع را یقیناً کم کسی خواهد دید. مانع اصلی، مانع مطلق و مانع واحد ترقی ایران، در نقص ترکیب دولت است. هیچ نمی‌توان تصور کرد که ترکیب دولت ایران، مجمع چه معایب عجیب و اسباب چه ضررهای بزرگ بوده است. جمیع ذلت‌ها و خرابی‌ها و انقلابات ایران، بلاحرف، حاصل معایب این دستگاه است.»^{۴۱}

گفتمانی که در اینجا توسط ملکم ارایه شد، بیش از هر چیز، تلاشی برای عرضهٔ دریافتی نو از ترتیبات نهادی و فرایندهای سیاسی است که مفهوم حکومت، بازنمایی کنندهٔ آن است. از این‌رو: ۱. رشتهٔ قواعد علم تنظیم پیشنهادی ملکم، چیزی جز انتظام ترتیبات سیاسی و اداری در قالب دستگاه بوروکراسی نیست. ۲. با توجه به اینکه تجربهٔ مدرنیتهٔ سیاسی و حکومت‌داری مدرن در عصر ملکم در تحقق خیر، بالاترین میزان موفقیت را کسب کرده است، بنابراین قاعدهٔ تنظیم، چیزی جز اقتباس الگوی حکومت‌داری مدرن نیست.^{۴۲} در عین حال، اگر چه «پیشنهاد ملکم برای حال ایران، اگر چه سلطنت مطلقهٔ منظم است، اما عملاً به تأسیس چنان نظم سیاسی منجر نمی‌شد. حکومت مشروطه آشکار کرد که اگر نگوییم سلطنت معتدله برقرار شد، لاقلاً وضع قانون از حوزهٔ اختیارات شاه سلب شد و نقش او به امضا محدود گردید.»^{۴۳}

ایدهٔ سلطنت مستقل منتظم، به دلایل متعددی نتوانست گفتمانی هژمون را ایجاد کند و اگر چنین می‌شد، دولت‌سازی در مشروطه، روند طبیعی، نه چنان‌که در این مقاله مد نظر است، معکوس را، طی می‌کرد. می‌توان گفت، ملکم، که نظریه‌پرداز این گفتمان محسوب می‌شد، به درستی متوجه شده بود که دال مفقود دولت سنتی، بیش از همه «انتظام» امور سیاسی و ساخت دولت است و از این‌رو، گفتمان خود را به گونه‌ای که آمد صورت‌بندی کرد، ولی ساخت کهنهٔ دولت و همراهی نکردن شاه با او، موجب شده بود که اصلاحات به شکست منتهی شود. نبود انتظام در سطح کارگزاران دولت و نیز، کهنگی بیش از اندازهٔ دیوان‌سالاری حکومت در ایران، دو مانع عمدهٔ هژمون نشدن گفتمان دولت مستقل منتظم بود، علی‌رغم اینکه خود شاه نیز علاقهٔ بسیاری به «نظم» داشت و این مفهوم بسامد بالایی در فرامین او از سال ۱۲۷۵ق. داشت، عدم همراهی مداوم او با اصلاحات، راه را بر آن بست. در عین حال، بخشی از دلائل مخالفت شاه به تأثیر جناح سنتی بر ذهن و زبان ناصرالدین شاه بر می‌گردد. این گروه از درباریان، که بازماندهٔ دیوان‌سالاران سنتی در ایران بودند، بخش عمده‌ای از مناصب سیاسی و اداری کشور را در اختیار داشتند و نیز دارای ثروت بوده و از طبقهٔ زمین‌دار نیز محسوب می‌شدند و بدین سبب دارای نقش مهمی در ساختار قدرت در ایران عصر قاجار بوده و از

موانع مهم نوآوری و تجدد سیاسی محسوب می‌شدند و در بسیاری از موارد، راه را بر هر نوع اصلاحی می‌بستند. از این‌رو، مطابق آنچه در روش گفتمانی آمد، مفصل‌بندی این گفتمان ناقص بود و در عین حال، دارای یک «غیر» مشخص نبود، از این‌رو هژمون شدنش با توجه به زمانه و زمینه‌ای که وجود داشت، غیرممکن می‌نمود و تداوم حکومت‌داری به شیوه‌های کهن، و با خمیرمایه استبدادی، موجب شد که این گفتمان به «غیر» مشروطیت تبدیل شود و البته «دولت مقتدر» در فضای گفتمان‌گونگی آن دوران بماند.

گفتمان مشروطیت و دولت‌سازی

دولت، در کنار قانون، یکی از دغدغه‌های مهم مشروطیت و گفتمان حاکم بر آن محسوب می‌شد. عموماً در همه‌جا، تأکید بر این است که مشروطیه گفتمانی برای قانون‌خواهی بود، که امری است درست، ولی باید در نظر داشت که بخش مهمی از خواست مشروطه‌خواهان در ایجاد یک دولت مدرن و قوی جست‌وجو می‌شد. این خود نشان‌دهنده غلبه گفتمان تجددخواهی بود که اکنون به گفتمان مشروطه‌خواهی تبدیل شده بود. «دال» مرکزی در اینجا «قانون» بود و دال‌های شناوری چون آزادی، برابری، تفکیک قوا و نظایر آن با آن «مفصل‌بندی» شده بودند. در این مفصل‌بندی بود که همه مشروطه در مقابل همه استبداد قرار گرفته بود و هیچ‌کس نمی‌توانست بیرون از یکی از این دو گفتمان قرار گیرد: گفتمان مشروطه‌خواهی که دال مرکزی آن قانون و قانون اساسی بود. این دال، خود برآمده از اندیشه «حکومت قانون» عصر ناصری بود و تحول منطقی گفتمان قانون‌خواهی بود که موجب گذار یک جنبش اجتماعی برای «عدالت‌خانه» به نظامی مبتنی بر قانون به نام مشروطه گردید. این «گذار» موجب شد که «دال»هایی که در گفتمان تجددخواهی و قانون‌خواهی مفصل‌بندی شده بودند، در گفتمان مشروطه‌خواهی موجب هژمون شدن آن را فراهم سازند.^{۴۴}

جنبش مشروطه نخستین حرکت برای برپایی دولتی قانون‌مند بر اساس نهادهای جدید برای تحقق خواسته‌های نیروها و طبقات اجتماعی آسیب‌دیده از تحولات نیمه قرن نوزدهم جامعه ایران است و مهم‌ترین دستاورد آن پیدایش نهادهایی بود که نویدبخش تغییر ساختار قدرت سنتی بوده‌اند. بر اساس روح قانون اساسی مشروطیت ایران، مجلس اساس و بنیاد مشروطیت به شمار می‌رفت که باید مهم‌ترین دغدغه خاطر مشروطه‌خواهان را که عبارت بود از مهار قدرت مطلقه شاه، از طریق تعریف نظامی شناخته شده، یعنی قانون و نظارت بر اجرای آن، جامه عمل بپوشاند.^{۴۵} سنگ بنای دولت مدرن در پی پیروزی انقلاب مشروطه گذارده شد. بدین ترتیب که با تشکیل مجلس قانون اساسی تدوین گشت و نمایندگان ملت با تصویب قوانینی نظیر تأسیس بانک ملی، لغو تیول‌داری، تحت فشار قرار دادن دولت برای رسیدگی به امتیازات واگذار شده به بیگانگان، اصلاح وزارت‌خانه‌ها، امور مالی، گمرکات، پیشنهاد نظام وظیفه عمومی، تصویب قوانین مطبوعات، ثبت اسناد و املاک، دیوان

محاسبات عمومی و قانون محاسبات برای کنترل بودجه دولت، تلاش کردند دولتی نوین و قدرتمند را پایه‌ریزی کنند.^{۴۶}

گفتمان مشروطه بر سه هدف اساسی دموکراسی و نفی استبداد، ایجاد دولت مرکزی قدرتمند و نوساز ایران متکی بود و انسجام و اتحاد نیروهای مختلف حول این اهداف ممکن شده بود. با این حال، با توجه به اوضاع جامعه ایران این اهداف در رویارویی با یکدیگر دارای تناقض‌های ذاتی بودند که سرانجام باعث گسیختگی و جدایی آن‌ها از هم‌دیگر می‌شد. در حالی که هدف اولیه و اساسی مشروطه یعنی دموکراسی، مستلزم توزیع قدرت در میان گروه‌های مختلف است. دو هدف دیگر نیارمند قدرت درون یک دولت و حاکمیت است. نمونه‌های موفق مشروطه در کشورهای اروپایی در زمینه و بستری این اهداف را هم‌زمان به پیش می‌برند که در میان نیروها و طبقات مختلف همبستگی و انسجام در خور توجهی وجود دارد. بازخوانی تاریخ تجدد در ایران نیز نشان می‌دهد دوگانه دموکراسی و آشفته‌گی از یک‌سو و قدرت مطلقه و نظم از سوی دیگر، یکی از کانونی‌ترین مه‌لکه‌های پیش‌روی آن بوده است. این هم‌زمانی اموری که ناهم‌زمان‌اند، دست‌کم در مشروطه ایرانی، باعث حذف اهداف دموکراتیک از آن و گرایش یک‌سویه به عناصر نوسازی با اتکا به قدرت مطلقه می‌شود.^{۴۷}

دولتی که در چارچوب مشروطیت تحقق می‌یافت، نه صرفاً معادلی در برابر «ترتیبات مبتنی بر قانون اساسی»، بلکه بیشتر مبین نوعی تمایزبخشی بر پایه تقابل با مفهوم استبداد بود که نوید شکل‌گیری دولتی مدرن را بر پایه قانون اساسی می‌داد. خواست اصلی آن‌ها، تأسیس سلطنتی محدود یا تعدیل‌یافته بود که در آن اعمال حکومت مطلق و خودکامه ناممکن باشد.^{۴۸} مهم‌ترین ویژگی عصر مشروطه تلاش برای تشکیل دولت‌ملت ایران بود. مشروطه‌خواهان در این راه بر مفاهیم گذشته تاریخ ایران مانند ایران زمین تکیه داشتند. آن‌ها خواهان ایجاد دولتی قدرتمند در محدوده مرزهای کوچک شده ایران زمین باستانی بودند. لازم به ذکر اینکه تکیه بر ایران‌زمین به عنوان یک مفهوم انسجام‌بخش در سراسر نوشته‌های مشروطه‌خواهان وجود دارد.^{۴۹} در اینجا برای نمونه می‌توان به دو سخن از عصر مشروطه اشاره کرد. یکی در جریده *حبل‌المتین* که آمده «لطیفه ایرانیت همان خاصیت فطری مخصوصی است که اکنون شش‌هزار سال است سند استقلال ملی را مسجل داشته و دعوی حیات قومیت را مدلل نموده است و اگر باز مقتضیات همان لطیفه ایرانیت را با توجه تمام پیشنهاد وجهه همت خود سازیم استقلال آتی ما را نیز کاملاً تأمین خواهد کرد... اگر می‌خواهیم شرف قومیت خویش را نیازیم اگر می‌خواهیم حیات ملی و اخلاق خود را تأمین نماییم باید لطیفه ملی ایرانی را وجهه همت خود سازیم.»^{۵۰} و دیگری، این ایده که مشروطیت، چیزی ایرانی و درون ساخت فکر و جغرافیای ایران بوده است. یکی از نویسندگان عصر مشروطه این مقوله را، که در میان بسیاری رواج داشت چنین بیان می‌کند: «سلطنت ایران از خیلی قدیم مشروطه بوده؛ یعنی از زمان کیومرث اول

پادشاه دانای ایران. چنان چه همه‌ی تواریخ نشان می‌دهد. رسم این بود که تمام آحاد رعیت اجماع کرده از میان خود یک نفر آدم با تدبیر دانای با امانت و دیانت را انتخاب کرده، او را بر خود رئیس و حاکم قرار می‌دادند. او نیز برای اجرا این مقصد و حفظ حقوق رعیت و آبادی مملکت از طبقات مردم از هر طبقه و قبیله یک نفر آدم کاردان مجرب با تقوی و امین انتخاب کرده، مجلس شوری تشکیل می‌داد.^{۵۱}

همین مفهوم، بعدها در ساخت دولت مطلقهٔ رضا شاهی در اندیشه‌های ملی‌گرایانهٔ انتهایی قاجار، که در ساخت دولت پهلوی نقش اساسی ایفا کرد، به صورتی پررنگ، وارد می‌شود. گفتمان مشروطه، در دولت‌سازی، دو هدف به هم پیوسته داشت: یکم، جانشینی یک دولت محدود به قانون به جای حکومت استبدادی و دیگری، نوسازی و تحول در نظام دیوان‌سالاری کشور، به ویژه در امور مربوط به نظم، قانون، عدالت و سامان‌دهی نظام مالیه و مداخل که در واقع هدف دوم را می‌توان در درون هدف نخست نیز بررسی کرد. جنبش مشروطه در بهترین حالت می‌توانست به شکل‌گیری دولت جدیدی بینجامد و پایگاه اجتماعی قدرت‌مندی را نمایندگی کند، اما این وضعیت بی‌سابقه و جدید، در فرهنگ و ساختارهای جامعه ریشه‌ای نداشت و عامل‌های درونی نیز در کار بودند. نه تنها در پایتخت و مجلس و نیز در میان جناح‌ها، حزب‌ها و شخصیت‌های سیاسی رقیب اختلاف‌های چشم‌گیر وجود داشت، بلکه سنت دیرینهٔ هرج و مرج ناشی از سقوط دولت نیز به قوت خود باقی بود. از این‌رو، در سال‌های پس از جنبش مشروطه، این صحنهٔ بی‌ثباتی و تفرقهٔ روزافزون، هم در مرکز و هم در ولایت‌ها بود.^{۵۲} گفتمان مشروطه‌خواهی، روندی بود که به عنوان نتیجهٔ اصلی جنبش مشروطه‌خواهی در سطح عالی قدرت باید ایجاد می‌شد. اما مشروطه‌خواهان از این نکته غافل بودند که اگرچه ایجاد نهادهای نوین چون مجلس شورای ملی، به دلیل نبود پیشینه‌ای از آن به راحتی امکان‌پذیر است، اما ایجاد دولتی قوی، با توجه به همهٔ کارشکنی‌ها در برابر آن، و نیز وجود یک ساختار کهنه، که حتی اصلاحات عصر ناصری هم اثری مطلوب بر آن نگذاشته بود، چندان کار راحتی نبود و همان‌طور که پس از آن سیر وقایع نشان داد، تغییر پی‌درپی کابینه‌ها، نشان از سستی امر دولت در مشروطیت داشت.

مشروطه و زمینه‌های ایجاد دولت مطلقه در ایران

یکی از مهم‌ترین بنیادهای دولت مطلقهٔ مدرن در ایران، دولت مشروطه بود و این خود، یکی از اصلی‌ترین مسائلی است که نشان از «معکوس» بودن فرآیند دولت‌سازی در ایران دارد. اینجا، ابتدا مشروطیت شکل می‌گیرد و سپس مطلقه از آن در می‌آید. از مهم‌ترین دلایلی که می‌توان به آن اشاره کرد ضعف نهاد حقوق، طبقات اجتماعی و همچنین قدرت استبدادی شاه بود که همین مسئله مانع از آن می‌شد که اریستوکراسی یا طبقهٔ حاکمی شکل بگیرد و همانند غرب، ساخت دولت را نیز متحول کند. البته این را نیز باید در نظر داشت که جنبش مشروطه در بستر تاریخ سیاسی ایران

مبین پایان عصر استبداد سنتی و آغاز تکوین ساخت دولت مدرن مطلقه، بوده است. دولت مطلقه‌ای که در دوره رضا شاه ساخته و پرداخته شد. همین موضوع، نشان از روند معکوسی دارد که دولت مطلقه رضا شاه طی کرده است. دولت مطلقه‌ای که از دل آن مشروطه بیرون می‌آید، آن چیزی بود که ملکم در عصر ناصری دنبال می‌کرد و ناقص و ابتر ماندن طرح ملکم، موجب شد که ایده دولت مقتدر و نیرومند، در دل گفتمان مشروطه شکل بگیرد و گفتمان دولت مطلقه، در غیریت‌سازی‌اش با دولت مشروطه و از دل حوادث پس از مشروطه تا کودتای ۱۲۹۹ و در مرحله دوم از کودتا تا ۱۳۰۴ ش. و در مرحله سوم در عصر پادشاهی رضا شاه، مرحله به مرحله شکل بگیرد و تثبیت شود. از این‌رو، مشروطه در درون خود به «غیر» خود تبدیل می‌شود. به نوعی می‌توان گفت، ایده دولت مقتدر و مطلقه، که ریشه آن «سلطنت مستقل منتظم» بود، در «فضای گفتمان‌گونگی» مشروطه باقی‌ماند و چون مشروطیت نتوانست دولت مقتدری را فراهم کند، خود به عنوان دالی مستقل و مرکزی، موجب ایجاد دولت مطلقه رضا شاه شد و روند معکوس دولت‌سازی را در ایران بدین نحو شکل داد.

دولت مشروطه در جامعه آن روز ایران، شکل توسعه‌نیافته دولت مدرن در جامعه‌ای بود که هنوز زیرساخت‌های اجتماعی و اقتصادی آن فراهم نشده بود و به همین دلیل محکوم به شکست بود. فاصله دوازده ساله پیروزی انقلاب مشروطه در ۱۲۸۸ تا کودتای ۱۲۹۹ دوره هرج و مرج در مرکز و ولایات بود.^{۵۳} از جنبش مشروطیت تا آغاز فرمانروایی رضا شاه، شرایطی بر نظام سیاسی ایران چیره شد که می‌توان آن را دوره حاکمیت دوگانه حقوقی‌سیاسی نام‌گذاری کرد. دوره‌ای که پاره‌ای از نمادهای دموکراتیک همچون قانون اساسی، نهاد پارلمان، احزاب و مطبوعات از مبانی مشروعیت‌بخش تازه نظام سیاسی به شمار می‌آیند. در همان حال نهاد سلطنت همچون نمادی از مبانی مشروعیت سنتی، خودنمایی می‌کند که در تعارض با نهادهای تازه است.^{۵۴}

دولت مطلقه، که از نظر مراحل توسعه سیاسی، متعلق به زمان‌های پیش از استقرار دولت مشروطه است، جانشین مشروطه شکست خورده شد. در واقع دولت مطلقه رضا شاهی با بلوک قدرت پدید آمده پس از انقلاب مشروطه، که وفادار به آرمان‌های قانون اساسی مشروطه بودند در تضاد بود، چنانکه این تضاد در برخی اقدامات عملی خود را نشان داد. تضعیف استیلای فکری، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی گروه‌های سنتی و ایجاد زمینه‌های ظهور جامعه توده‌ای از طریق اصلاحات اقتصادی، گسترش شهرنشینی، مهاجرت و... از مهم‌ترین پیامدهای دولت مطلقه رضا شاه بود.^{۵۵} به هر ترتیب فقدان شرایط ساختاری لازم برای تداوم این شکل از دولت در کشور، نتیجه‌ای جز هرج و مرج در کشور نداشت.^{۵۶} دولت‌های مشروطه توان ایجاد نظم و امنیت اندک گذشته را هم نداشتند.^{۵۷} البته بخشی از این ناتوانی به عوامل فرهنگی و نیز عدم تعریف صحیح از نظام سیاسی مشروطه‌گرا

برمی‌گردد. که به مشکل بنیادین ایرانیان در عدم فهم مفاهیم بنیادین، به معنای دقیق آن باز می‌گشت و پرواضح است که معنای مشروطه و دولت مشروطه نیز از آن جدا نبود.

به یقین در ایران ریشه‌های شکل‌گیری دولت مطلقه پهلوی را باید در تغییر و تحولات سیاسی و اجتماعی عصر مشروطیت و پس از آن جست‌وجو کرد. ذهنیت تاریخی استبدادزده، سطح بسیار پایین سواد، اطلاعات و آگاهی‌های سیاسی مردم و گروه‌های اجتماعی، بحران‌های اقتصادی و فقر فزاینده در کشور، ضعف شدید طبقات میانی و اقتصادی و اجتماعی، دخالت گسترده قدرت‌های خارجی، گسترش ناامنی‌ها و مقید نبودن گروه‌های سیاسی به رعایت قواعد بازی دموکراتیک، تساهل و اجماع، منجر به ناکامی گفتمان مشروطه در ایجاد و تداوم دولت مدرن دموکراتیک در ایران شد. این ناکامی‌ها و در کنار آن وقوع هرج و مرج، ناامنی و آشفتگی‌های فراوان و ظهور حکومت‌های خودمختار و مرکزگرای منجر به وقوع کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و ظهور دولت مطلقه پهلوی شد.^{۵۸}

تمرکز قدرت و ساخت دولت مطلقه

تمرکز قدرت، دال مرکزی گفتمان دولت مطلقه بود که از فضای گفتمان‌گونگی گفتمان مشروطه، و با بی‌قراری و تزلزل این گفتمان، توانست خود را به مرکزی برای بهبود وضعیت آشفته سیاسی آن روزگار تبدیل و با قدرت گرفتن رضا خان، و پادشاهی او، سرانجام گفتمان خود را هژمون کند. باید در نظر داشت که دولت مطلقه رضا شاه، با تمرکز قدرت بالا ایجاد شد، و در عین حال یک از خواسته‌های عمومی این بود که نیرویی پیدا شود و مراکز پراکنده قدرت را متمرکز کرده و راه جدیدی برای ساختار سیاسی پیدا کند. «فرایند تمرکزگرایی در ایران به دنبال افول قدرت قاجارها در دوران پهلوی و مرج انقلاب مشروطه و نیز در پی حوادث بعدی تا پایان جنگ جهانی اول به تعویق افتاد. از نظر تاریخی وقوع جنگ جهانی اول، دخالت بیگانگان در امور کشور و زوال قدرت دولت مرکزی، ضرورت ایجاد دولت مرکزی نیرومندی را اجتناب‌ناپذیر ساخته بود. آنچه که مسلم است، انتقال قدرت از یک دولت غیرمتمرکز به یک دولت متمرکز و بوروکراتیک فرایندی مشکل‌آفرین بود.»^{۵۹} این فرایند به صورت مشخصی از سوی برخی از روشنفکران و نخبگان سیاسی دنبال می‌شد و «دولت مقتدر» ایده نسبتاً فراگیری بود که در آن زمان مطرح شد و آهسته آهسته، رضا خان به عنوان نماد این دولت مقتدر و حامی آن شناخته شد و بسیاری به گرد او جمع شدند و در رساندن او به پادشاهی، نقش بسزایی ایفا کردند. برخی از همین نخبگان، کسانی بودند که پیش از این در جنبش مشروطه نقش بسزایی ایفا کرده بودند.

دولت مطلقه پهلوی، نخستین دولت در تاریخ ایران بود که تلاش بی‌سابقه، بی‌وقفه و همه‌جانبه‌ای را در تمرکز و انحصار منابع و ابزارهای قدرت با گسترش ارتش مدرن و دیوان‌سالاری از خود نشان داد و کوشش کرد در این راستا پراکندگی و تکثر در ساخت قدرت را در اواخر قاجار از میان بردارد. در این مقطع تاریخی وجه تمایز دولت پهلوی اول با سایر شاهان ایرانی در این بود که قدرت شاهان سنتی

بدون تکیه بر نهادهایی چون مجلس قرار داشت در حالی که قدرت متمرکز مطلقاً رضا شاه مبتنی بر سیطره کامل بر مجلس به عوان یک نهاد سیاسی مدرن قرار داشت که حتی مشروعیت خود را مدیون آن می‌دانست در حالی که قدرت شاهان پیش از وی بیشتر بر موفقیت شخصی و قدرت جهانگیری بود.^{۶۰} در عین حال، ساختار درونی دولت پهلوی و نقش هسته افسران در فرایند اقتدارگرایی و تضمین امنیت را در آن، نباید نادیده گرفته شود. هرچند خود این امر به نوعی تکثرگرایی بعدی در دولت پهلوی‌ها کمک کرد.

مقدمات پیدایش ساخت دولت مطلقاً ایرانی در دوره‌های چهارم و پنجم مجلس انجام شد و این دولت در دوره ششم قوام یافت. موانع تأسیس آن نیز با اقداماتی نظیر سرکوب و کنترل عشایر، محدودیت گسترده حضور روحانیان در امور دولتی و اجتماعی، سلب امتیازات حقوقی و اجتماعی اعیان و اشراف، تأسیس ارتش سراسری و متمرکز، برپایی نظام حقوقی و تشکیلات جدید دادگستری و گسترش دستگاه اداری متمرکز، مرتفع شد. البته، ساخت جدید دولت و تحرک آن به شبکه‌ای وسیع و جدید از سازمان‌های دولتی نیاز داشت.^{۶۱} رضا شاه که در ایجاد قدرت مطلقه در کشوری یک‌پارچه و به نظم آمده می‌کوشید، می‌بایستی قدرت رؤسای ایلات، که اقتدار دولت مدرن در معرض خطر قرار می‌دادند، در هم می‌شکست. وی خواهان حذف و نابودی ایلات و ادغام آن‌ها در دایره سیاست‌های اقتدارگرایانه خویش بود. گرچه، به نظر می‌رسد تنها خواست رضاخان یا کینه او از خوانین عامل چنین سیاست اقتدارگرایانه نبود. بلکه مقتضیات زمان، نیاز به توسعه شهری، جایگزینی اقشار نوظهور، اجرای کورکورانه آرمان‌های متجددین، در قالب تجدد آمرانه، نیز نقش مهمی در این روند داشته است.

رضا خان و سید ضیاء پس از کودتا در جهت ایجاد یک دولت مرکزی قوی، از همان ابتدا بر ضرورت اصلاحات مالی، اداری، اقتصادی و نظامی به صورت مبارزه با امتیازات افراد، تقسیم اراضی خالصه بین کشاورزان، تأسیس مدارس، پیشرفت تجارت از طریق احداث جاده، راه‌آهن و نیز الغای کاپیتولاسیون، تأکید کردند و نخستین عرصه آغاز اصلاحات، ایجاد یک ارتش ملی واحد و مدرن بود که برای برقراری نظم داخلی و امنیت، حفظ تمامیت ارضی و ایجاد وحدت ملی از جمله با جلوگیری از خود مختاری و تجزیه‌طلبی گروه‌های قومی او کلاً استقرار «نظمی نوین» ضروری بود.^{۶۲} بنابراین، شروع ساخت دولت مطلقه، جایی بود که دولت مشروطه نتوانسته بود به آرمان‌های خود دست یابد و در این میان «مطلقیت» دولت، بیش از همه با ایجاد نظم و نهادهای نوین شناخته و فهمیده می‌شد.

نهادهای دولت مطلقه

قدرت رضا شاه متکی به سه نهاد ارتش، نهادهای بوروکراتیک و دربار بود. این رژیم به رغم داشتن نهادهای کارآمد، پایگاه‌های طبقاتی قدرت‌مند و پشتیبانان اجتماعی نیرومند و بنابراین بنیاد مدنی استواری نداشت. دولت پهلوی از لحاظ داشتن وسایل اجبار و زورگویی قدرت‌مند بود، ولی از این

لحاظ که نتوانست وسایل اجبار را بر ساختار طبقاتی و پایگاه‌های اجتماعی مبتنی کند، ضعیف بود.^{۶۳} در میان این سه نهاد، دربار پهلوی با آغاز سلطنت رضا شاه تشکیل شد. در ۲۸ آذر ۱۳۰۴ چهار روز پس از انجام مراسم تحلیف، شاه، عبدالحسین تیمورتاش را به عنوان وزیر دربار تعیین کرد. رضا شاه به داشتن درباری پر ارج و شأن اشتهای داشت. تیمورتاش تنها کسی بود که می‌توانست دربار را منطبق بر الگوی دربار پادشاهان اروپایی سازمان دهد. او تحصیل کرده آکادمی نظامی پترزبورگ، سخت‌گیر، منضبط، آشنا به چند زبان خارجی، سخن‌ور و اهل فرهنگ بود.^{۶۴}

در مورد بوروکراسی، این را باید در نظر داشت که، نخستین کوشش‌ها برای اصلاح ساختار اداری کشور در دوره ناصرالدین شاه قاجار آغاز شد، ولی در همان ابتدای کار با شکست مواجه گشت. در دوره مجلس اول مشروطه تصمیم‌هایی گرفته شد که سازمانی دولت و تقسیم وزارتخانه‌ها و تفکیک وظایف هر یک از وزارتخانه‌ها را تا حدودی معلوم می‌کرد، ولی باید اذعان داشت که رشد و تمرکز دستگاه‌های اداری در دوره سلطنت رضا شاه انجام گرفت.^{۶۵} در این دوره، با تکیه بر شبکه بوروکراسی جدید، برای اولین بار نظام حکومت مرکزی توانست با دستور کار واحد، سراسر کشور را تحت کنترل و نظارت خود داشته باشد. دولت مطلقه با تکیه بر نظام بوروکراتیک قانونی، توانست بخش مهمی از اقتصاد کشور را در اختیار بگیرد. بانک ملی، پست و تلگراف و تلفن و رادیو و جاده‌های شوسه و راه آهن و کارخانه‌های دخانیات و سیمان و قند گوگرد و گلیسیرین و برق و معادن و زمین‌های خالصه و بیمارستان‌های دولتی و بنگاه‌ها و مؤسسات دیگر، جزئی از مجموعه تحت سیطره دولت بودند.^{۶۶}

نظامیان به عنوان قدیمی‌ترین، بااهمیت‌ترین و تأثیرگذارترین نهاد در یک‌صد سال اخیر ایران، نقش تعیین‌کننده‌ای در روند تحولات سیاسی داشته‌اند و با وجودی که وظیفه نظامیان قانوناً دفاع از کشور در برابر تهدیدات خارجی و حفظ نظم و امنیت داخلی است، ولی در تاریخ سیاسی یک قرن اخیر ایران شاهد دخالت مستقیم و غیرمستقیم نظامیان در شئون مختلف جامعه به ویژه حفظ یا تغییر سلطنت هستیم.^{۶۷} در عین حال، تشکیل ارتش جدید در دوره شکل‌گیری دولت مطلقه، به عنوان یک ضرورت تاریخی به منظور استقرار نظم داخلی و تأمین امنیت، حفظ تمامیت ارضی، جلوگیری از ادعاهای گروه‌های قومی و ایجاد وحدت ملی، در حقیقت پاسخ به تمایل نخبگانی بود که پس از جنگ جهانی اول و خروج نیروهای خارجی از ایران، خواستار ایجاد یک دولت مقتدر و متمرکز بودند. بنابراین در دوره رضاشاه ارتش به صورت یک سازمان بسیار بزرگ، پیچیده، و قدرت‌مندی با نیروی انسانی فراوان به وجود آمد، که تمام و کمال در اختیار رضاشاه و دولت مطلقه قرار داشت.^{۶۸} ارتش در همه جا در زمره مهم‌ترین ارکان دولت مطلقه بوده است، اما در ایران در نتیجه ناتوانی، ناکامی و ضعف عناصر مؤثر در تکوین دولت مطلقه، نقشی بارزتر، مهم‌تر و در مواردی منحصر به فرد در تکوین و تداوم دولت مطلقه مدرن بر عهده داشته است. ضعف بورژوازی، موانع طبیعی و فرهنگی در

گسترش ناسیونالیسم، تقابل وطن‌خواهی اقتدارگرا و باستان‌گرای پهلوی با ارزش‌های آزادی‌خواهانه و مذهبی و عدم پیشرفت اصلاحات و نوسازی در مذهب عواملی بودند که به برجسته‌تر شدن نقش ارتش در دولت مطلقه ایران کمک کردند.^{۶۹} مهم‌ترین وظیفه ارتش گسترش و حفظ اقتدار دولت مرکزی در سراسر کشور و نیز از میان بردن هر نوع قدرت خودمختار محلی بود. به طوری که تا سال ۱۳۰۵ میزان تسلط دولت بر قدرت‌های محلی بسیار شدت گرفت و توازن قدرت تهران و ایالات به نفع تهران دگرگون شد.^{۷۰} البته برای شناخت دقیق‌تر مطلق‌گرایی دولت‌های ایران در قرن ۲۰ باید به فرایند تحولات اجتماعی و فرهنگی در بین طبقه نظامیان واقف بود. بسیاری از نظامیانی که حتی دایره نفوذ آن‌ها تا عصر پهلوی دوم نیز کشیده شد، از صاحب‌منصبان نظامی عصر قاجار بودند که به دولت پهلوی پیوسته بودند و ارتش متحد او را تشکیل داده بودند. این کار، موجب شد که انتقال دولت از قاجار به پهلوی آسان‌تر شود و در عین حال، در کنار صاحب‌منصبان فرهنگی و سیاسی عصر پهلوی، نظامیان در اشاعه فرهنگ سیاسی عصر پهلوی نقش بسزایی داشته باشند.

ظهور ارتش مدرن در ایران، هم‌زمان با شکل‌گیری و تکوین دولت مطلقه پهلوی بوده است. نقش اساسی ارتش در این مقطع تاریخی، پاسداری از دولت مطلقه، تمرکزدهی به منابع قدرت، از میان برداشتن کانون‌های ذره‌ای قدرت و سرکوبی شورش‌های محلی و مرکز‌گریز و در نهایت پاسداشت از وضع موجود و حمایت کامل از دولت مطلقه پهلوی بود.^{۷۱} ارتش در دوره تکوین دولت مطلقه دو کارکرد داشت: نخست آنکه با سرکوب نیروهای مرکز‌گریز، موانع تأسیس و تکوین دولت مطلقه را برطرف می‌ساخت، و دیگر اینکه امکان تمرکز و تثبیت قدرت را در دولت فراهم می‌کرد.^{۷۲} ارتش وسیله‌ای برای ایجاد هویت ملی، تسریع آهنگ نوسازی و تغییر ساختار دولت شد و رضا شاه با سرکوب شورش‌های عشیره‌ای و منطقه‌ای و قومی در غرب، شمال غرب و جنوب کشور، امنیت راه‌ها و وحدت و یک‌پارچگی ملی را برقرار کرد، اگرچه این سیاست به نحوی خشن و تخریبی همراه با نابودی بخش زیادی از امکانات مالی و احتشام عشایر و غارت اموال و دارایی‌های رؤسای آن‌ها توسط رضا خان و امرای ارتش بود. او همچنین روزنامه‌های مستقل و رادیکال را تعطیل و مصونیت پارلمانی را از نمایندگان سلب نموده و احزاب سیاسی را از بین برد.^{۷۳} البته چنین اقتداری بدون رضایت بخش مهمی از کنش‌گران اجتماع ممکن نبود. چنان که سکوت معنادار روحانیت شیعه تصدیق‌کننده این مدعا است. بخش مهمی از روحانیت شیعه، در سال‌های حکومت رضا خان و پادشاهی او، تا زمانی که به ستیز با دین برنخاسته بود، مخالفتی نداشتند، از این‌رو، می‌توان این را به عنوان یک حمایت مهم از او تلقی کرد.

نتیجه‌گیری

تحول دولت در ایران، یکی از مسائل مهم تجدد است که اگرچه به آن پرداخته شده است، اما هنوز موضوعات مهمی در آن وجود دارد که قابل بحث و ردیابی علمی است. تحلیل‌های مختلفی در این زمینه صورت گرفته شده است و در این مقاله، ضمن در نظر داشتن روش گفتمانی و اشاره به سه گفتمان پی در پی «سلطنت مستقل منظم»، «گفتمان مشروطه» و «گفتمان دولت مطلقه»، دو ساخت دولت مطلقه و مشروطه را در نظر داشت. البته باید در نظر داشت که، ایده «سلطنت مستقل منظم»، عملاً جایی در ساختار سیاسی پیدا نکرد و آنچه ملکم از این طرح در نظر داشت عملاً اتفاق نیفتاد. از لحاظ تئوری، چنان‌که در ابتدای مقاله نیز آمد، سیر دولت در ساخت جدید آن از مطلقه به مشروطه بود و به نوعی، ساخت مطلقه دولت پیش‌درآمدی بر ساخت نوین مشروطیت داشت، که توزیع قدرت را از دل دولت مشروطه تغییر داده و به سمت تقسیم قدرت و تحدید آن می‌برد. در ایران، با آشنایی با تحولات جدید، دولت مطلقه با عنوان «سلطنت مستقل» وارد ادبیات سیاسی و نوشته‌های و رسالات سیاسی زمانه شد. کسانی مانند میرزا ملکم خان، در پی آن بودند که با این مفهوم، و با در نظر داشتن اراده شاه، «نظم» را دال مرکزی گفتمان نوین قرار دهند و البته در هژمون کردن آن توفیق نیافتند، چرا که هم «غیریت‌سازی» ای برای آن صورت نپذیرفت و هم مفصل‌بندی‌ای در عمل رخ نداد و با ایجاد چند نهاد نیم‌بند، کار این گفتمان به سر آمد و تداوم استبداد حاکم بر نظام سیاسی موجب شد که خود استبداد به «غیر» گفتمان نوینی که در فضای گفتمان‌گونگی آن زمان شکل گرفت در آمد و در این فضای گفتمان‌گونگی هم «تحدید قدرت» و هم «دولت مقتدر» وجود داشتند و با مفصل‌بندی گفتمان مشروطیت و هژمون شدن آن، این نخست دولت مشروطه بود که پا به عرصه گذاشت. دولت مشروطه، ناتوان و ضعیف‌تر از آن بود که بتواند اقتدار خود را اعمال کند و از همین‌رو دچار «بی‌قراری» و «تزلزل» شد. این بی‌قراری، با آشفتگی‌های سال‌های آخر قاجار، دخالت بیگانگان، بی‌کفایتی کابینه‌ها در اداره امور، اختلافات نخبگان سیاسی، تمایل نخبگان فکری و سیاسی به ایجاد دولت مقتدر را بیش از پیش آشکار کرد و رضا خان، از این فضای آشفته برآمد و در فضای گفتمان‌گونگی سال‌های آخر قاجاریه، «دولت مقتدر» خود را به عنوان دال مرکزی و اصلی دولت آینده نشان داد و برآمد. رضا خان با کمک نیروهای خارجی و حامیان داخلی، و البته بهره‌گیری از این فضای گفتمان‌گونگی جدید نهادهای دولت مقتدر را مفصل‌بندی کرد و ارتش برای او نهادی مرکزی شد که با تکیه بر آن توانست دولت مطلقه را، معکوس فرایند طبیعی‌اش، در تضاد با دولت مشروطه به وجود آورد و هر آنچه در تحدید قدرت به عنوان دال اصلی حکومت مشروطه بود در اینجا به عکسش اتفاق افتاد و اقتدار دولت، که عمدتاً بر پایه ارتش بود، سبب ایجاد یک نظام سیاسی نوین به نام پهلوی گردید و این تکیه به ارتش، به سال‌های بعد از رضا شاه نیز منتقل شد. اینکه چرا رضا خان با تکیه بر ارتش، به عنوان

نهاد اصلی، دولت مطلقه‌اش را ایجاد کرد، یکی، نبود نهادی پشتیبان برای او بود. دولت‌ها متزلزل و رجال سیاسی چندان قابل اتکا نبودند و رضا خان که خاستگاهی نظامی داشت و مطابق سلسله‌مراتب نظامی، وفاداری به رأس هرم ساختار، مطمئن‌ترین جا برای بالا رفتن از نردبان قدرت بود. نهادهای دیگر، در اثر کشمکش‌ها بر سر قدرت عملاً تضعیف شده بودند. برای نمونه، کابینه، تا زمانی که خود رضا خان در رأس آن قرار نگرفت، نتوانست نقش مهمی ایفا کند و مجلس نیز تا مدت‌ها تعطیل و در زمان فعالیت نیز، به جز اندکی اقلیت، بیشتر تحت اختیار و فرمان رضا خان بود و همین مجلس توانست رأی به خلع قاجار و تشکیل مجلس مؤسسانی بدهد که در قانون اساسی پیش‌بینی نشده بود و موجبات پادشاهی رضا خان را فراهم کرد.

کتابنامه:

۱. آزاد ارمکی، تقی و فرهاد نصرتی‌نژاد (۱۳۸۹)، تبیین جامعه‌شناختی شکل‌گیری دولت مطلقه مدرن در ایران، مسائل اجتماعی ایران، سال اول، شماره ۱، صص ۷-۳۶.
 ۲. یوسف‌جمالی، محمدکریم و مسلم بیژنی (۱۳۹۳)، سیر تکوینی دولت مطلقه مدرن در ایران، پژوهش‌های سیاسی، شماره ۱، صص ۶۰-۷۸.
 ۳. پورحسن، ناصر (۱۳۹۶)، دولت-ایل؛ پیش‌نظریه‌ای برای ایران پیشاپهلوی، دولت‌پژوهی، سال سوم، شماره ۱۰، تابستان، صص ۳۳-۶۳.
 ۴. قربانزاده‌سوار، قربانعلی و سجاد امیدپور (۱۳۹۷)، مطالبه اصلی نسل اول روشنفکران ایران: تحدید قدرت سلطنت، دولت‌پژوهی، سال چهارم، شماره ۱۳، بهار، صص ۱۷۳-۱۹۲.
 ۵. سلطانی، علی‌اصغر (۱۳۸۳)، تحلیل گفتمان به مثابه نظریه و روش، علوم سیاسی، سال هفتم، شماره بیست و هشتم، صص ۱۵۵.
6. articulation
۷. لاکلا، ارنستو و شانتال موف (۱۳۹۲)، هژمونی و استراتژی سوسیالیستی: به سوی سیاست دموکراتیک رادیکال، ترجمه محمد رضایی، تهران: ثالث، صص ۱۷۱.
 ۸. اخوان کاظمی، بهرام (۱۳۹۱)، نقد و ارزیابی تحلیل گفتمانی لاکلا و کاربرد آن در سیاست، سیاست، شماره ۲۴، صص ۱۱.
 ۹. افسرده، عطاءالله و دیگران (۱۳۹۸)، گفتمان انقلاب اسلامی و ترسیم الگویی بدیل برای دولت، سپهر سیاست، سال ۶، شماره ۲۰، صص ۵۳.
 ۱۰. اخوان کاظمی، بهرام (۱۳۹۱)، نقد و ارزیابی تحلیل گفتمانی لاکلا و کاربرد آن در سیاست، سیاست، شماره ۲۴، صص ۹.
11. field of discursively
۱۲. حجازی، نصراله و وحید بهرامی (۱۳۹۸)، کاربست روش تحلیل گفتمان لاکلا و موف در رشته علوم سیاسی، روش‌شناسی در علوم انسانی، دوره ۲۵، شماره ۹۹، صص ۸.
 ۱۳. یورگنسن، ماریان و لوئیز فیلیپس (۱۳۸۹)، نظریه و روش در تحلیل گفتمان، ترجمه هادی جلیلی، تهران: نشر نی، صص ۵۸-۵۹.
14. dislocation
۱۵. حسینی‌زاده، محمدعلی (۱۳۸۳)، نظریه گفتمان و تحلیل سیاسی، علوم سیاسی، زمستان، شماره ۲۸، صص ۱۹۸-۱۹۹.
 ۱۶. باید میان مفهوم دولت (State) و حکومت (Government) نیز تمایز قائل شد، که معمولاً دومی را، به جای نخستین به کار می‌برند.
 ۱۷. دلیرپور، پرویز (۱۳۸۴)، بحران‌های دولت-ملت سازی و استراتژی توسعه در ایران، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۲۱۷ - ۲۱۸، صص ۴۱.

- ^{۱۸}. ازغندی، غلیرضا (۱۳۸۵)، درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی در ایران، تهران: قومس، صص ۳۵-۳۶.
- ^{۱۹}. پوجی، جان فرانکو (۱۳۸۰)، تکوین دولت مدرن، ترجمه بهزاد باشی، تهران: آگاه.
- ^{۲۰}. شاهی، محمدشریف (۱۳۹۱)، بازخوانی مشروطه‌گرایی ایرانی بر اساس نظریه دولت مشروطه، پایان‌نامه دکتری حقوق عمومی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران، ص ۴۵.
- ^{۲۱}. وینسنت، اندرو (۱۳۸۱)، نظریه‌های دولت، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نی، ص ۱۲۳.
- ^{۲۲}. پوجی، جان فرانکو (۱۳۸۰)، تکوین دولت مدرن، ترجمه بهزاد باشی، تهران: آگاه، ص ۱۵۴.
- ^{۲۳}. هلد، دیوید (۱۳۸۶)، فهم جامعه مدرن، شکل‌گیری دولت مدرن، ترجمه عباس مخبر، تهران: آگاه، ص ۶۱.
- ^{۲۴}. هیوود، اندرو (۱۳۸۷)، کلیدواژه‌ها در سیاست و حقوق عمومی، ترجمه اردشیر امیرارجمند و باسم موالی‌زاده، تهران: امیرکبیر، صص ۱۶۲-۱۶۳.
- ^{۲۵}. هیوود، اندرو (۱۳۸۷)، کلیدواژه‌ها در سیاست و حقوق عمومی، ترجمه اردشیر امیرارجمند و باسم موالی‌زاده، تهران: امیرکبیر، ص ۱۶۳.
- ^{۲۶}. چلی، مسعود و غلامرضا عظیمی (۱۳۸۷)، مطالعه تطبیقی - تاریخی رابطه ساختار سیاسی با توسعه اقتصادی (ایران، چین و ژاپن ۱۸۰۰-۱۹۲۰)، جامعه‌شناسی ایران، دوره هشتم، شماره ۱، صص ۲۸-۲۹.
- ^{۲۷}. یاراحمدی، معصوم (۱۳۹۲) مقایسه تمرکزگرایی در دوران قاجار و عصر پهلوی اول، در سایت کتابخانه مجلس شورای اسلامی، <http://ical.ir/>، ۱۳۹۲/۹/۱، زمان بازدید ۱۳۹۹/۴/۲۵.
- ^{۲۸}. لمبتون، آن کی. اس (۱۳۷۵)، ایران عصر قاجار، ترجمه سیمین فصیحی، تهران: انتشارات خرد جاویدان، صص ۵۴-۵۵.
- ^{۲۹}. فوران، جان مقاومت شکننده تاریخ تحولات اجتماعی ایران از ۱۵۰۰م تا انقلاب (اسلامی)، ترجمه احمد تدین، تهران: رسا، ص ۲۱۵.
- ^{۳۰}. احمدوند، شجاع و مجتبی یاور (۱۳۹۴)، حکمرانی، دولت و توزیع در گفتمان «ترقی» ایران عصر ناصری، دولت‌پژوهی، سال اول، شماره ۱، صص ۵۱-۵۲.
- ^{۳۱}. ناظم‌الدوله، میرزا ملکم خان (۱۳۸۱)، رساله‌های میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله، به کوشش حجت‌الله اصیل، تهران: نشر نی، صص ۳۱-۳۲.
- ^{۳۲}. ناظم‌الدوله، میرزا ملکم خان (۱۳۸۹)، نامه‌های میرزا ملکم خان، به اهتمام علی‌اصغر حقدار، تهران: چشمه، ۱۳۸۹، ص ۱۹۵.
- ^{۳۳}. ناظم‌الدوله، میرزا ملکم خان (۱۳۸۱)، رساله‌های میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله، به کوشش حجت‌الله اصیل، تهران: نشر نی، ص ۳۲.
- ^{۳۴}. ناظم‌الدوله، میرزا ملکم خان (۱۳۹۶)، اسنادی از مشروطه‌پژوهی در ایران/دفتر سیزدهم نامه‌های میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله، (زبده و متن برخی نامه‌ها)، به اهتمام علی‌اصغر حقدار: نشر الکترونیک: باشگاه ادبیات، ص ۱۰۷.

- ^{۳۵}. ناظم‌الدوله، میرزا ملکم خان (۱۳۹۶)، اسنادی از مشروطه‌پژوهی در ایران/دفتر سیزدهم نامه‌های میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله، (زبده و متن برخی نامه‌ها)، به اهتمام علی‌اصغر حقدار: نشر الکترونیک: باشگاه ادبیات، صص ۱۰۸-۱۰۹.
- ^{۳۶}. ناظم‌الدوله، میرزا ملکم خان (۱۳۹۶)، اسنادی از مشروطه‌پژوهی در ایران/دفتر سیزدهم نامه‌های میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله، (زبده و متن برخی نامه‌ها)، به اهتمام علی‌اصغر حقدار: نشر الکترونیک: باشگاه ادبیات، صص ۱۰۹-۱۱۰.
- ^{۳۷}. نظری، علی‌اشرف (۱۳۸۸)، گفتمان هویتی تجددگرایان ایرانی در انقلاب مشروطیت، سیاست، شماره ۱۲، ص ۳۳۲.
- ^{۳۸}. نک: آل داود، علی (۱۳۹۷)، نخستین کوشش‌های قانون‌گذاری در ایران، تهران: بنیاد دکتر افشار و سخن.
- ³⁹ benevolent despotism.
- ^{۴۰}. امانت، عباس (۱۳۸۴)، قبله عالم، ناصرالدین شاه و پادشاهی ایران (۱۲۴۷-۱۳۱۳)، ترجمه: حسن کامشاد، تهران: کارنامه، ص ۴۷۹.
- ^{۴۱}. ناظم‌الدوله، میرزا ملکم خان (۱۳۸۱)، رساله‌های میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله، به کوشش حجت‌الله اصیل، تهران: نی، ص ۷۶.
- ^{۴۲}. کاظمی زمهریر، مهدی (۱۳۹۳)، تفکر روشنفکران عصر قاجار و امکان‌گذار از نظریه حکومت به دولت، پژوهش سیاست نظری، شماره ۱۵، ص ۱۰۱.
- ^{۴۳}. احمدوند، شجاع و مجتبی یاور (۱۳۹۴)، حکمرانی، دولت و توزیع در گفتمان «ترقی» ایران عصر ناصری، دولت‌پژوهی، سال اول، شماره ۱، صص ۴۴-۴۵.
- ^{۴۴}. عطاءالله افسرده (۱۳۹۸)، بررسی تطبیقی جایگاه فرد، جامعه مدنی و دولت در قانون اساسی ایران - مشروطه و جمهوری اسلامی، رساله دکتری علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات کرمانشاه، صص ۱۵۹-۱۶۰.
- ^{۴۵}. جعفری ندوشن، علی‌اکبر و حسن زارعی محمودآبادی (۱۳۸۲)، تجدیدنظرهای چندگانه در قانون اساسی مشروطه، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، صص ۱۳۹-۱۴۰.
- ^{۴۶}. شریعتی، شهروز و مهدی عباسی شاهکوه (۱۳۹۴)، دولت و مشکله کنترل اجتماعی در ایران (۱۳۲۰ - ۱۳۰۴)، دولت‌پژوهی، شماره ۴، صص ۲۰۰-۲۰۱.
- ^{۴۷}. فاضلی، نعمت‌الله و هادی سلیمانی قره‌گل (۱۳۹۱)، نقش روشنفکران اواخر دوره اجار در شکل‌گیری نخستین دولت مدرن در ایران، جامعه‌شناسی تاریخی، دوره ۴، شماره ۲، ص ۱۲.
- ^{۴۸}. نظری، علی‌اشرف (۱۳۸۶)، هویت مدرن و ظهور گفتمان مشروطیت در ایران، مطالعات ملی، شماره ۳۲، ص ۴۶.
- ^{۴۹}. شمس، اسماعیل و سهراب یزدانی (۱۳۸۴)، بررسی مفهوم ایران‌زمین و نقش آن در علت وجودی دولت - ملت ایران، فصلنامه مدرس علوم انسانی، دوره ۹، شماره ۱، صص ۹۲-۹۳.

۵۰. معلم اردبیلی، حسین (۱۳۲۶ق) وسایل تأمین استقلال ملی یا عمل به مقتضیات زمان، جبل‌المتین، سال ۲، شماره ۲۱؛ [به نقل از شمس و یزدانی، پیشین، ص ۹۳].
۵۱. عراقی، شیخ علی (۱۳۸۷)، آگاهی [مشروطیت سلطنت ایران در عهد باستان]، در: رسائل مشروطیت، (مشروطیت به روایت موافقان و مخالفان)، تألیف، تصحیح و تحشیه‌ی غلامحسین زرگری نژاد، ۲ جلد، جلد اول، تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، ص ۶۸۶.
۵۲. تنکابنی، حمید (۱۳۸۹)، تأثیر انقلاب مشروطیت در دیوان‌سالاری دوره قاجار، جستارهای تاریخی، شماره ۱، ص ۳۳.
۵۳. آزاد ارمکی، تقی و فرهاد نصرتی‌نژاد (۱۳۸۹)، تبیین جامعه‌شناختی شکل‌گیری دولت مطلقه مدرن در ایران، مسائل اجتماعی ایران، سال اول، شماره ۱، ص ۱۸.
۵۴. اطاعت، جواد (۱۳۸۵)، ماهیت دولت در ایران (۲) / دوره گذار از دولت پاتریمونیال به دولت اتوکراتیک، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۲۳۳ - ۲۳۴، صص ۷۲-۷۳.
۵۵. لکزایی، نجف (۱۳۸۰)، بحران سلطه و کنترل سیاسی در ایران معاصر، علوم سیاسی، شماره ۱۶، ص ۱۱.
۵۶. کاتوزیان، محمدعلی همایون (۱۳۷۹)، دولت و جامعه در ایران، ترجمه: حسن افشار، تهران: مرکز، ص ۸۱.
۵۷. شوکت، حمید (۱۳۸۷)، در تیررس حادثه، زندگی سیاسی قوام‌السلطنه، تهران: اختران، ص ۶۶.
۵۸. میراحمدی، منصور و حسن جباری نصیر، الگوی نظری دولت مطلقه و پیدایی دولت مطلقه شبه مدرن در ایران، پژوهشنامه علوم سیاسی، شماره ۲۱، صص ۱۸۱-۱۸۲.
۵۹. نادرپور، بابک (۱۳۸۰)، خرده‌فرهنگ‌ها، دولت مدرن پهلوی و توسعه‌یافتگی سیاسی، مطالعات ملی، شماره ۹، ص ۱۴۲.
۶۰. میراحمدی، منصور و حسن جباری نصیر، الگوی نظری دولت مطلقه و پیدایی دولت مطلقه شبه مدرن در ایران، پژوهشنامه علوم سیاسی، شماره ۲۱، ص ۱۸۲.
۶۱. تنکابنی، حمید (۱۳۹۴)، فرهنگ سیاسی اقتدارگرا و ساختار دیوان‌سالاری دولت در دوره پهلوی اول، جامعه‌شناسی تاریخی، دوره هفتم، شماره ۲، ص ۸.
۶۲. موثقی، احمد (۱۳۸۴)، نوسازی و اصلاحات در ایران معاصر، دانشکده حقوق و علوم سیاسی (دانشگاه تهران)، شماره ۶۹، ص ۲۴۵.
۶۳. آبراهامیان، پرواند (۱۳۷۷)، ایران بین دو انقلاب، ترجمه: احمد گل‌محمدی و محمدابراهیم فتاحی، تهران: نی، ص ۱۸۶.
۶۴. یوسف‌جمالی، محمدکریم و مسلم بیژنی (۱۳۹۳)، سیر تکوینی دولت مطلقه مدرن در ایران، پژوهش‌های سیاسی، شماره ۱، ص ۷۱.
۶۵. یوسف‌جمالی، محمدکریم و مسلم بیژنی (۱۳۹۳)، سیر تکوینی دولت مطلقه مدرن در ایران، پژوهش‌های سیاسی، شماره ۱، ص ۶۸.

- ^{۶۶}. اکبری، محمدعلی (۱۳۸۴)، تبارشناسی هویت ایرانی قاجاریه و پهلوی اول، تهران: علمی و فرهنگی، ص ۲۰۸.
- ^{۶۷}. ازغندی، علیرضا (۱۳۷۶)، ناکارآمدی نخبگان سیاسی ایران بین دو انقلاب، تهران، قومس، صص ۶۵-۶۶.
- ^{۶۸}. اکبری، محمدعلی (۱۳۸۴)، تبارشناسی هویت ایرانی قاجاریه و پهلوی اول، تهران: علمی و فرهنگی، ص ۲۰۶.
- ^{۶۹}. یوسف‌جمالی، محمدکریم و مسلم بیژنی (۱۳۹۳)، سیر تکوینی دولت مطلقه مدرن در ایران، پژوهش‌های سیاسی، شماره ۱، ص ۷۶.
- ^{۷۰}. کرونین، استفانی (۱۳۷۷)، ارتش و حکومت پهلوی در ایران، ترجمه غلامرضا بابایی، تهران: خجسته، صص ۴۰۲-۴۰۳.
- ^{۷۱}. میراحمدی، منصور و حسن جباری نصیر، الگوی نظری دولت مطلقه و پیدایی دولت مطلقه شبه مدرن در ایران، پژوهشنامه علوم سیاسی، شماره ۲۱، صص ۱۷۹-۱۸۰.
- ^{۷۲}. یوسف‌جمالی، محمدکریم و مسلم بیژنی (۱۳۹۳)، سیر تکوینی دولت مطلقه مدرن در ایران، پژوهش‌های سیاسی، شماره ۱، ص ۶۸.
- ^{۷۳}. موثقی، احمد (۱۳۸۴)، نوسازی و اصلاحات در ایران معاصر، دانشکده حقوق و علوم سیاسی (دانشگاه تهران)، شماره ۶۹، ص ۲۴۶.